



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ آبان ۱۴۰۰

موضوع کلی: عام و خاص

مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مسائل - مسئله اول: حجية العام المخصص فی الباقي - کلام محقق عراقی

و بررسی آن - کلام امام خمینی

جلسه: ۳۲

سال سیزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ما تا اینجا اشکالاتی که برخی به قائلین به عدم حجیت عام مخصص فی الباقي داشتند را مورد بررسی قرار دادیم. یک جوابی خود محقق خراسانی به این گروه دادند که معلوم شد جواب ایشان بنا بر مبنای مشهور در باب مجاز مشکلی ندارد، یک پاسخی شیخ انصاری دادند که این پاسخ مورد اشکال قرار گرفت و یک گروهی نیز پاسخ دیگری دادند که آن هم مورد اشکال قرار گرفت.

کلام محقق عراقی

یک جواب هم محقق عراقی دادند به قائلین به عدم حجیت عام مخصص فی الباقي که نزدیک به آن چیزی است که شیخ انصاری فرمودند. جلسه گذشته پاسخ شیخ انصاری به دلیل نافیین را بیان کردیم و اشکالش را هم گفتیم، حال چون محقق عراقی نیز یک پاسخی دادند به کسانی که حجیت عام مخصص فی الباقي را نپذیرفتند و این پاسخ نزدیک به آن چیزی است که شیخ انصاری فرموده، این پاسخ را نیز اشاره می‌کنیم و از آن عبور می‌کنیم. ایشان می‌فرماید:

به طور کلی عام اگر چه یک لفظ است و یک دلالت بیشتر ندارد، مثلاً لفظ «کل» را در نظر بگیرید، این لفظ واحد است و بر عموم و شمول نسبت به جمیع افراد مدخولش دلالت می‌کند و این دلالتش نیز واحد است، ولی چون مدلول و محکی مصادیق متعدد دارد، یا به تعبیر دیگر این دلالت واحده از مصادیق متعدد حکایت می‌کند، کأنه خود این دلالت و حکایت نیز متعدد می‌شود، به عبارت دیگر آن خصوصیتی که در معنا و مدلول عام است، سرایت می‌کند به خود لفظ عام، درست است که به ظاهر یک دلالت است، یک لفظ است، یک حکایت است، اما چون مصادیق متعدد دارد خود این حکایت و دلالت هم تبدیل می‌شود به حکایات و دلالات متعدده و این همه به خاطر رنگی است که لفظ از معنا پیدا می‌کند؛ همانطور که گفته می‌شود حسن و قبح از معانی به الفاظ سرایت می‌کند، اینجا نیز همینطور است، شما یک لفظی را که دارای یک معنای قبیحی است در نظر بگیرید، خود لفظ که فی نفسه حسن و قبح در آن وجود ندارد، هر لفظی متشکل از حروفی است که این حروف نه حسن دارند و نه قبح، اما لفظی که حکایت از یک معنای قبیحی دارد، این قبح کأنه از معنا به لفظ سرایت می‌کند و لفظ از معنا رنگ می‌گیرد، لذا خود لفظ نیز کأنه قبیح می‌شود، الفاظ زشت و زیبا خودشان زیبایی و زشتی ندارند، اما زشتی و زیبایی را از معنا می‌گیرند، اثرپذیری دارند از معانی در حسن و قبح. این مسئله در ما نحن فیه نیز جریان دارد، یعنی کثرت و تعدد از معنای عام سرایت می‌کند به لفظ و ادات عام.

بر این اساس اگر این الفاظ و ادات در مقام حکایت تعدد و کثرت پیدا کنند، چنانچه دلالت نسبت به یک فرد از حجیت ساقط شود به واسطه تخصیص، این موجب نمی‌شود که دلالت این عام نسبت به سایر افراد آسیب ببیند. فرض کنید از هزار نفری که «کل عالم» شامل آن می‌شد، ده نفر به خاطر «لا تکرّم الفساق من العلماء» خارج شدند و حجیت عام نسبت به آنها آسیب دید. اینجا چه وجهی دارد که بگوییم حجیت عام نسبت به باقی مانده افراد که اعلی مراتب بعد از خروج بعضی از افراد است، یعنی آن نهصد و نود نفر، حجت نباشد؟ لفظ عام که بر معنا دلالت می‌کند و ظهور دارد در معنا و حجیت دارد، این حجیت، این ظهور نسبت به سایر افراد بعد از تخصیص به قوت خودش باقی است، زیرا حکایات‌ها و دلالت‌های متعدد بوده، یک دلالت نبوده که بگوییم آسیب می‌بیند، یک حکایت که نبوده، چون مصادیق متعدد و کثیر بودند، این تعدد و کثرت از معنا سرایت کرده به الفاظ و ادات عموم؛ پس کأنه اینها حکایات‌های متعدد دارد، حال اگر یک حکایت از حجیت ساقط شود، بقیه حکایات‌ها به حجیت خودشان باقی می‌ماند.

محقق عراقی یک مؤیدی هم برای این فرمایش خودشان آورده است و آن اینکه در مخصص متصل چطور ادعا می‌شود عام ظهور در باقی مانده افراد بعد از تخصیص دارد، مثلاً وقتی گفته می‌شود «اکرم کل عالم الا الفاسق» اینجا می‌گویند چون مخصص متصل است، بعد از تخصیص و به واسطه اتصال تخصیص به عام، این عام اساساً ظهوری در عموم پیدا نمی‌کند، بلکه از اول در باقی ظهور پیدا می‌کند و حجیت می‌شود، آنجا به چه مناسبت این سخن گفته می‌شود؟ برای اینکه از اول شما می‌گویید: ظهور در باقی مانده دارد و این به خاطر همان قرینه‌ای است که اینجا جلوی ظهور در جمیع را گرفته، نگذاشته بر همه افراد دلالت کند، اما مانع ظهور در باقی افراد نشده است.^۱

بررسی کلام محقق عراقی

با توجه به پاسخی که به شیخ انصاری داده شد جواب این کلام و سخن محقق عراقی نیز معلوم می‌شود. چند اشکال نسبت به محقق عراقی اینجا می‌توانیم مطرح کنیم.

اولاً: اینکه ایشان تأکید کردند الفاظ رنگ معانی را می‌گیرند و اثر پذیری دارند از معانی؛ ممکن است در مقام خطابه و شعر حرف قابل قبولی باشد، اما واقعه این است که خود الفاظ هیچگاه اثر پذیری واقعی ندارند، یعنی لفظی که ذاتاً نه حسن دارد و نه قبح، نمی‌تواند از معنای خودش صفت حسن و قبح را اخذ کند، بلکه چون الفاظ یک ابزاری برای انتقال معانی هستند و بین الفاظ و معانی پیوستگی شدید وجود دارد، این به ذهن می‌آید که الفاظ رنگ گرفتند و اثر پذیری داشتند و انسان توهم می‌کند که حسن و قبح از معانی به الفاظ سرایت می‌کند، ولی حقیقتاً سرایتی در کار نیست، الفاظ فقط یک ابزار هستند برای انتقال معانی، بنابراین اینکه محقق عراقی می‌فرماید الفاظ عموم هر چند دلالت واحد دارند و عنوان واحد دارند، اما چون مصادیقشان متعدد است و حکایت از افراد کثیر می‌کنند، پس خودشان نیز کأنه حکایات متعدده و دلالت متکثره پیدا می‌کنند، این حرف درستی نیست، لفظ واحد فقط یک حکایت دارد، اگر شما یک لفظی را می‌گویید یک حکایت بیشتر نمی‌تواند داشته باشد، بلکه حکایت واحد عن الكثير دارد، فرق است بین الحاکي الواحد عن الكثير یا حکایات متعدده از افراد کثیر؛ اینجا ما حکایات متعدد نداریم، یک حکایت و یک دلالت بیشتر نیست، ولی به نحو اجمالی از افراد کثیر و مصادیق متعدد حکایت می‌کند.

^۱ مقالات الاصول، ج ۱، ص ۴۳۸.

این لفظ که برای دلالت بر جمیع افراد، وضع شده یک دلالت نیز بیشتر ندارد، ولو افراد کثیر هستند، اگر این لفظ به واسطه ورود مخصص در جمیع الافراد استعمال نشود، قهرا مجاز پیش می‌آید و دیگر نمی‌تواند حکایت نسبت به باقی مانده داشته باشد. محقق عراقی مثل شیخ انصاری بر فرض پذیرش استلزام مجازیت این سخن را می‌گوید، محقق عراقی نیز مانند شیخ انصاری اساس پاسخشان را بر این فرض استوار کردند که تخصیص عام مستلزم مجازیت عام است ولی می‌گویند مشکلی در حجیت نسبت به باقی مانده افراد ندارد. تمام دلایلشان این بود که درست است که دلالت واحد است ولی چون افراد کثیر هستند، پس کأنه می‌شود حکایات متکثره، حال اگر بعضی از این حکایتها لطمه دید، نسبت به افراد باقی مانده حجیت به قوت خودش باقی است، این سخن اشکالش بیان شد و اینکه گفتیم نزدیک به فرمایش شیخ انصاری است برای این است که شیخ انصاری نیز فرمود، عام در دلالت بر افراد از حیث اقتضاء و عدم المانع تا زمانی که تخصیص نیامده مشکلی ندارد، شیخ انصاری فرمود دلالت عام بر تک تک افراد مستقل است و اینها هیچ ارتباطی به هم ندارند، لذا شیخ انصاری نیز کأنه بر دلالات متکثره و حکایات متکثره تکیه کرده؛ پاسخ ایشان را نیز دادیم. پس اینکه عرض کردیم سخن محقق عراقی قریب و شبیه به کلام شیخ انصاری است این هم معلوم شد چرا شباهت دارد.

ثانیا: مؤیدی که محقق عراقی بیان کردند که خود مخصص متصل با توجه به اینکه ظهور در جمیع ندارد و به واسطه قرینه ظهورش در تمام الباقی منعقد می‌شود؛ این نیز نمی‌تواند مؤید فرمایش محقق عراقی باشد، زیرا در مخصص متصل، هیچ مانعی وجود ندارد، ما وقتی می‌گوییم «اکرم کل عالم» دلالت می‌کند بر استغراق نسبت به همه عالمان، شمول نسبت به همه عالمان، زیرا «کل» وضع شده برای استغراق مدخولش، «کل» وضع شده است برای شمول نسبت به همه افراد مدخولش، حال اگر یک قیدی کنار این بیان شد مثلا «الا الفاسق» در کنار این ذکر گردید، اینجا کأنه یک قیدی به آن «عالم» اضافه شده، ولی تغییری در آن معنایی که «کل» بر آن دلالت می‌کند ایجاد نمی‌کند. «کل وضع للدلالة على الاستغراق بالنسبة الى المدخوله، حال این مدخول «کل» یک وقت «کل عالم» است و یک وقت «کل عالم الا الفاسق» است، پس ظهور عام در مخصص متصل نسبت به باقی مانده و همه افراد به جز خاص برای این است که «کل» دلالت می‌کند بر استغراق مدخولش، حال این مدخولش یک وقت «الا الفاسق» کنارش است و یک وقت «الا الفاسق» کنارش نیست، اینطور نیست که این قید مانع ظهور عام شده باشد، اگر این قید یا این استثناء مانع ظهور عام می‌شد، اصلا این کلام مجمل می‌شد، اینطور نیست که این ظهور دارای مراتب باشد، محقق عراقی کأنه از این مؤید به زعم خودشان اینگونه استفاده کردند که عام و کل دارای ظهوری است نسبت به افراد و این مراتب دارد، یک مرتبه اش اعلى مراتب است که جمیع است، یک مرتبه اش باقی الافراد است و بعد از تخصیص همینطور پایین می‌آید. آنچه در مخصص متصل وجود دارد این است که کأنه یک قیدی شده کنار عام، ولی این باعث نمی‌شود بگوییم «کل» در غیر معنای موضوع له خود استعمال شده، عام در مخصص متصل از اول بر مابقی دلالت می‌کند، زیرا یک قیدی است که باعث می‌شود محدوده آن افرادی که «کل» بر آن دلالت می‌کند مضیق تر شود. پس این نیز نمی‌تواند مؤید ایشان باشد.

فَتَحْصُلُ مِمَّا ذَكَرْنَا كَلَّةَ الِی الْآنَ كَمَا قَوْلُ كَسَانِي كَمَا قَائِلٌ بِعَدَمِ حَجِيَّتِ عَامِ مَخْصُصِ نَسْبَتِ بِهٖ بَاقِي مَانِدِهٖ شَدِهٖ اَنْتَمَامِ اسْتِ و بِنَائِ اَعْلَى الْمَشْهُورِ فِي بَابِ الْمَجَازِ، جَوَابِي كَمَا مَحْقُقُ خِرَاسَانِي دَادَنْدِ جَوَابِي اسْتِ كَمَا نَسْبَتِ بِهٖ سَايِرِ جَوَابِيهَا بَهْتَرِ بِهٖ نَظَرِ مِي رَسَدِ، يَعْْنِي نَسْبَتِ بِهٖ پَاسِخِ مَحْقُقِ عِرَاقِي وَ نَسْبَتِ بِهٖ پَاسِخِ شَيْخِ اَنْصَارِي وَ نَسْبَتِ بِهٖ پَاسِخِي كَمَا بَرِخِي دَادَنْدِ وَ خُودِ مَحْقُقِ خِرَاسَانِي دَرِ كَفَايَهٗ اَنْ رَا نَقْلُ كَرَدَنْدِ وَ هَمْچَنِينِ نَسْبَتِ بِهٖ پَاسِخِي كَمَا مَحْقُقِ نَائِيْنِي دَانْدِ وَ پَاسِخِي كَمَا مَحْقُقِ اَصْفَهَانِي دَادَنْدِ؛ (مَا دَرِ حُدُودِ پَنَجِ پَاسِخِ بِيَانِ

کردیم.) جواب محقق خراسانی به منکران حجیت عام مخصص فی الباقی از سایر جوابها به نظر می‌رسد بهتر است و مبتلا به آن اشکالات نیست، لکن همانطور که کرارا گفتیم این پاسخ مبتنی بر نظر مشهور در باب مجاز است، مشهور در باب مجاز معتقدند که مجاز عبارت است از استعمال اللفظ فی غیر ما وضع له و حقیقت عبارت است از استعمال لفظ فی ما وضع له؛

کلام امام خمینی

اما در این میان امام خمینی به تبع صاحب وقایه الاذهان از راه دیگری این مسئله را می‌خواهند حل کنند و این راه مبتنی است بر نظری که در باب مجاز دارند. ایشان به تبع صاحب وقایه الاذهان که ایشان نیز این رأی خود را از سکاکی اخذ کرده، معتقدند که مجاز اساساً یک معنای دیگری دارد، غیر از آن چیزی که مشهور گفتند و آن وقت از آن طریق خواستند به منکران حجیت پاسخ دهند. بنابراین:

اولا: باید ما نظر سکاکی در باب مجاز را بیان کنیم که قبلاً این را اشاره کردیم در باب حقیقت و مجاز اما اجمالاً اینجا مرور می‌کنیم.

ثانیا: نظر صاحب وقایه الاذهان را ذکر خواهیم کرد و اینکه نظر او چه تفاوتی دارند با نظر سکاکی.

ثالثا: چگونه با این مبنا می‌توان به منکران حجیت، پاسخ داد.

این سه مطلبی است که اینجا باید بگوییم و این بحث را تمام کنیم.

مطلب اول: نظر سکاکی در باب مجاز

مشهور معتقدند اگر یک لفظی در معنای موضوع له خودش استعمال شود، این حقیقت است، مثلاً اگر «اسد» در حیوان مفترس استعمال شود حقیقت است (یا می‌گوییم استعمال اللفظ فی ما وضع له یا اللفظ المستعمل فی ما وضع له) و در مقابلش مجاز مثل استعمال «اسد» در رجل شجاع، اینجا لفظ استعمال شده در غیر موضوع له، هر چند مجاز قرینه می‌خواهد.

سکاکی در مقابل مشهور معتقد است در استعاره اساساً نمی‌توانیم این معنا را پیاده کنیم. مجاز دو قسم است: یکی استعاره است که مجازی است که علاقه‌اش، علاقه مشابهت است و یکی هم مجاز مرسل است، مجاز مرسل مجازی است که سایر علاقات در آن وجود دارد، علاقه‌های مختلف، گاهی بیست و پنج علاقه بعضی برای این امر بیان کردند.

در استعاره (که یک قسم از مجاز است و آن هم مجازی است که علاقه آن علاقه مشابهت است) ایشان می‌گوید: لفظ در غیر موضوع له استعمال نمی‌شود، اینطور نیست که این قسم از مجاز در مقابل حقیقت عبارت باشد از استعمال لفظ فی غیر ما وضع له، مجاز اصلاً چیز دیگری است که اگر بخواهد در نظر گرفته نشود دیگر لطافت و ظرافت ندارد، اینکه مثلاً بگوییم لفظ «اسد» که برای حیوان مفترس وضع شده، استعمال شود در «رجل شجاع» یعنی متکلم به جای اینکه بگویید «رایت رجلا شجاعاً» می‌گوید: «رایت اسدا یرمی»، لفظ را آورده و یک قرینه در کنارش آورده است ولی منظورش همان «رجل شجاع» است؛ اگر بگوییم این استعمال لفظ در غیر ما وضع له است، زیبایی و لطافت ندارد، اینکه متکلم یک لفظی را که در یک معنایی وضع شده را در معنای دیگری به کار ببرد، کانه ابزارها و آلت‌های انتقال معانیش فرق کرده، این چه فایده‌ای دارد و چه لطافتی دارد؟ به جای این بگوید «رایت رجلا شجاعاً» گفته «رایت اسدا یرمی» لفظ را در غیر موضوع له استعمال کرده است.

آیا همین است مجاز؟ اگر این باشد دلیلی ندارد متکلم یک لفظ را کنار بگذارد و لفظ دیگری را در این مقام استعمال کند؟ اصلاً مسئله مجاز این نیست، بلکه عبارت است از تصرف در معنای موضوع له و توسعه در آن معنا و فرض کردن یک فرد ادعایی برای معنای حقیقی. یعنی مثلاً «اسد» وضع شده برای حیوان مفترس، این یک فرد حقیقی دارد. مجاز عبارت است از این است که متکلم بیاید در معنای حقیقی توسعه دهد و افراد جدیدی را به آن اضافه کند، تا حالا افراد این معنا همان حیوان مفترس بودند، افراد حقیقی بودند، اما در مجاز کاری که صورت می‌گیرد، یک توسعه‌ای در معنای حقیقی داده می‌شود و یک سری افراد ادعایی اضافه می‌شوند و لفظ در آن افراد ادعایی استعمال می‌شود، یعنی مثلاً تا الان «اسد» وضع شده بود برای حیوان مفترس که فرد حقیقی این ماهیت است، لکن اینجا یک سری افراد جدیدی اضافه می‌شوند، مردان شجاع نیز همگی می‌شوند فرد ادعایی «اسد» و این با توسعه در معنا اتفاق می‌افتد.

پس در معنای مجازی طبق این مبنا ما از معنای حقیقی فاصله نگرفتیم، لفظ در غیر ما وضع له استعمال نشده، لفظ در همان معنای موضوع له استعمال شده، لکن آن معنا توسعه داده شده و منبسط شده و یک سری افراد ادعایی برای آن درست شده‌اند و تمام لطافت مجاز نیز در همین است که ما از معنای حقیقی غافل نشویم. با ملاحظه همان معنای حقیقی این مطلب را استفاده کنیم، لکن یک عده افراد را داخل این معنا کردیم با توسعه‌ای که در معنا داده‌ایم یک سری افراد ادعایی به آن اضافه شده است.^۱

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ مفتاح العلوم، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.